

مطالعات عرفانی (مجله علمی)
دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه کاشان
شمارهٔ چهل و دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴، ص ۳۲-۵

نوع مقاله: علمی پژوهشی

تحلیل جایگاه طبیعت در نظام تعلیمی مولوی (با تکیه بر مثنوی و غزلیات شمس)

شکوه زارعی*
احسان رئیسی**

چکیده

بخش مهمی از تعلیم مولوی با استفاده از عناصر طبیعی و اجزای محیط زیست بیان شده است؛ این تعلیم را می‌توان تعلیم طبیعت‌محور نامید. گرچه تاکنون دربارهٔ عناصر طبیعی در زبان مولوی و همچنین ویژگی‌های تعلیم مولوی پژوهش‌هایی انجام گرفته، این موضوع مغفول مانده که از یک سو قسمت اعظم تعلیم مولوی طبیعت‌محور است و از سوی دیگر، وی از مباحث مربوط به طبیعت و محیط زیست عمدتاً در خدمت بیان تعلیم بهره گرفته است. بر این اساس تحلیل تعلیم طبیعت‌محور مولوی و نقش طبیعت در نظام تعلیمی وی می‌تواند ابعاد مغفول مانده از نظام تعلیمی مولوی و همچنین نحوهٔ مواجههٔ وی با نظام طبیعت و محیط زیست را آشکار سازد. این پژوهش با روش تاریخی تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای کوشیده است مباحث مذکور را تحلیل و تبیین کند. یافته‌ها نشان می‌دهد تعلیم طبیعت‌محور مولوی این موضوعات را شامل می‌شود: بازگشت به موطن اصلی، تهذیب نفس، طی مراحل سلوک، رابطهٔ سالک و رهبر، فنا و بقا. از سوی دیگر، مولانا در بین عناصر طبیعی بیش از همه از دریا، خورشید، خاک و آتش برای بیان تعلیم بهره برده است وی در این تعلیم الگویی ارائه می‌دهد که از میل بازگشت به موطن اصلی آغاز و به فنا و بقای بالله ختم می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ادبیات عرفانی، تعلیم مولوی، طبیعت، مثنوی معنوی، مولوی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، نویسندهٔ مسئول، zareishokouh@gmail.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. ehsan.reisi@gmail.com

تاریخ تصویب: ۱۴۰۴/۰۹/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۸

۱. مقدمه

طبیعت از دیرباز الهام بخش شاعران و نویسندگان در خلق آثار بوده است، به گونه ای که کمتر دیوان شعری را می توان یافت که بخشی از آن به طبیعت مرتبط نباشد (ابراهیمی کاوری و چولانیان، ۱۳۷۸: ۹). از این رو می توان گفت تصاویری از طبیعت در ادبیات هر فرهنگی یافت می شود و این تصاویر بسته به نوع اثر ادبی، مضمون، حالات شاعر یا نویسنده و حتی محل زندگی او می تواند متفاوت باشد.

در دوره های اولیه شعر فارسی، طبیعت در خدمت توصیفات واقع گرایانه قرار داشته است و طبیعت و عناصر وابسته به آن بر اساس دیده ها و شنیده های شاعر وصف می شوند و با تجربه های شخصی او گره خورده اند. در دوره های بعد، این توصیفات رنگ تخیل و احساسات درونی شاعر را به خود می گیرند که نشان دهنده انس و علاقه شاعران به طبیعت است. با این حال در شعر عرفانی، این طبیعت گرایی به شکل دیگر خود را نشان داده است. «طبیعت نزد عارف بی جان نیست، زنده است و مثل هر زنده ای شوق حرکت دارد» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۴۷).

در عرفان و ادبیات عرفانی، به طور معمول، از مفاهیمی سخن به میان آمده که با تجربه های شخصی عرفا گره خورده و در بیشتر مواقع تشریح ناپذیر است؛ از این رو مخاطبان نمی توانند درک درستی از آن پیدا کنند و ممکن است در فهم آن دچار خطا شوند. صور خیال و نمادپردازی در این راستا به کمک عرفا می آید و باعث می شود با به کارگیری تصاویر محسوس، مفاهیم نامحسوس را به شیوه ای بیان کنند که مخاطبان درک بهتری از آن داشته باشند. در این راستا یکی از پرتکرارترین نمادپردازی ها استفاده از عناصر طبیعت است؛ زیرا پرمایه ترین موضوعات قابل دسترس را در اختیار عرفا قرار می دهد.

در ادبیات کلاسیک عرفانی، استفاده از پدیده های طبیعی بسیار قابل توجه است. «کاربرد تصویری عناصر طبیعت در این نوع شعر، به صورت جدی و گسترده با سنایی آغاز می شود و در شعر مولوی به اوج تکرار و ژرفای معنایی می رسد» (کلاهچیان و

حیدری‌نیا، ۱۳۹۲: ۷۳). مولوی با کمک طبیعت و خلق روابط عمیق میان عناصر مختلف آن، جهانی محسوس پیش روی مخاطب خود قرار می‌دهد که حاصل تجربیات نامحسوس و باورهای عمیق عرفانی او است. از این رو بخشی از تعالیم مولوی با استفاده از عناصر طبیعی بیان شده است که می‌توان آن‌ها را تعالیم طبیعت‌محور نامید و هدف از بررسی این تعالیم تبیین جایگاه طبیعت در نظام تعلیمی مولوی و همچنین تبیین جایگاه تعالیم طبیعت‌محور نسبت به سایر تعالیم اوست. با نظر بر اینکه بخش عمده‌ای از تعالیم مولوی طبیعت‌محور هستند، شناخت دیدگاه‌های او موقوف به شناخت این تعالیم است. در این راستا بازایی و بازتعریف نوع نگاه و تعالیم مولوی نسبت به طبیعت و رابطه آن با انسان می‌تواند بسیاری از دغدغه‌ها و نیازهای محیط‌زیستی جامعه امروز را نیز برطرف کند.

پژوهش حاضر به روش تاریخی‌تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای پس از بررسی عوامل شکل‌دهنده دیدگاه مولوی درباره طبیعت، تعالیم طبیعت‌محور او را در مثنوی بررسی می‌کند و الگویی ذهنی در رابطه با این عناصر و تعالیم مولوی ارائه می‌دهد؛ همچنین به مخاطبان این تعالیم و پربسامدترین عناصر طبیعی در مثنوی نیز توجه خواهد شد؛ در این راستا چهار عنصر پرتکرار یعنی دریا، خورشید، خاک و آتش و عناصر طبیعی وابسته به آن‌ها بررسی می‌شود و نشان خواهد داد مولوی در چه مواضع و اندیشه‌هایی، این عناصر طبیعی را به کار گرفته است و این عناصر به چه شکلی خود را در اشعار مولوی نشان می‌دهند. بدیهی است آن بخش از اشعار مولوی که عناصر طبیعت را توصیف می‌کند و اندیشه ویژه‌ای را بیان نمی‌کند، ذیل این پژوهش جای نمی‌گیرد.

۲. پیشینه پژوهش

۲-۱. طبیعت و محیط‌زیست در ادبیات و عرفان

در این زمینه پژوهش‌های بسیار محدودی وجود دارد. پارساپور (۱۳۹۱) به روش توصیفی، رابطه انسان و طبیعت در شعر را بررسی کرده و در این راستا به انواع توصیفات از طبیعت توجه شده است. در پایان نیز لزوم استفاده از نقد بوم‌گرایانه در

طبیعت را که نیاز جامعه امروز بشری است، عنوان می‌کند و نتایج نشان می‌دهد این نوع نگرش رابطه انسان و محیط‌زیست را بهبود می‌بخشد. در این پژوهش به صورت ویژه به آثار مولوی و تعلیم موجود در آن توجه نشده است. طارمی و فیاض (۱۴۰۱) با روش توصیفی و ابزار کتابخانه‌ای، جایگاه محیط‌زیست را در عرفان تحلیل کرده و در این راستا به نمونه‌های برجسته از شعر شاعران فارسی را توجه نموده و تشبیهات و نمادهای طبیعی آن را شرح داده‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد جهان‌بینی عرفای اسلامی سرشار از نگاه معرفت‌شناسانه به محیط‌زیست است و ادبیات عرفانی بهترین نمونه برای بازتاب احساسات و افکار عرفا در رابطه با طبیعت است. این پژوهش نیز آثار و تعلیم مولوی را در پیوند با طبیعت به صورت ویژه بررسی نکرده و جز چند نمونه از ابیات وی در برخی از اندیشه‌های عرفانی، سخنی از مولوی به میان نیامده است.

۲-۲. طبیعت و محیط‌زیست در آثار مولوی

در این زمینه پژوهش‌های بیشتری در دسترس قرار دارند ولی هیچ‌یک از آن‌ها پیوند میان تعلیم مولوی و طبیعت را تبیین نمی‌کنند. دزفولیان و رشیدی (۱۳۹۲) به روش توصیفی و آماری، نقش طبیعت و میزان بسامد و به‌کارگیری صور خیالی را که از طریق عناصر طبیعی به وجود آمده‌اند، در غزلیات شمس بررسی کرده‌اند. نتایج حاصل نشان داده است وجود عناصر طبیعت در غزلیات مولوی قابل توجه است و این موضوع هم از نظر تعداد ابیات و هم تنوع عناصر طبیعی درخور توجه است. بنابراین می‌توان گفت این پژوهش به پیوند میان تعلیم مولوی و عناصر طبیعی و همچنین پربسامدترین عناصر در مثنوی توجهی نداشته است. کلاهیچیان و حیدری‌نیا (۱۳۹۲) نیز به روش توصیفی و آماری انواع تصاویر مرتبط با طبیعت و میزان بسامد آن در صور خیالی مانند تشبیه، نماد و استعاره را در غزلیات شمس بررسی کرده‌اند. نتایج این پژوهش نشان داده است تشبیه در درجه اول و پس از آن نماد و استعاره پربسامدترین صور خیال در غزلیات شمس هستند. این پژوهش نیز به تعلیم مولوی و پربسامدترین عناصر طبیعی در مثنوی توجه نداشته است. فرخزاد و سرمیلی (۱۳۹۷) با روش توصیفی و تحلیلی، سیر آفاقی طبیعت

و تفسیرهای انفسی آن در شعر مولوی و همچنین نحوه به کارگیری این عناصر در اشعار مولوی را بررسی و تحلیل کرده‌اند. نتایج حاصل از آن نشان داده است طبیعت در اشعار مولوی، چه از نظر بسامد و چه از نظر تنوع عناصر آفاقی، بسیار دارای اهمیت است. این پژوهش ضمن توجه ویژه به برخی از عناصر طبیعی به صورت ضمنی به تعدادی از اندیشه‌های مولوی توجه کرده اما درباره تعلیم مولوی و پیوند آن با طبیعت و همچنین عوامل شکل دهنده دیدگاه مولوی در رابطه با طبیعت سخنی به میان نیامده است. رؤف و حسن زاده (۱۳۹۴) با روش توصیفی و تحلیلی مبانی پیوند انسان و طبیعت را از منظر مولوی بررسی کرده‌اند. نتایج نشان داده است انسان باید طبیعت را در وجود خود یافت کند و به عنوان خلیفه خداوند در زمین حافظ آن باشد. در این راستا به برخی از اندیشه‌های مولوی توجه شده است. این پژوهش نیز به تعلیم مولوی توجه ویژه‌ای نشان نداده و همچنین عوامل شکل دهنده دیدگاه مولوی در رابطه با طبیعت را نیز بررسی نکرده است. بیانفر و عالی عباس آباد (۱۳۹۵) با روش تحلیلی طبیعت را در دیوان کبیر براساس نظریه‌های روان‌شناختی بررسی می‌کنند و نشان می‌دهند با درک درست طبیعت و ویژگی‌های انسانی ذکر شده در دیوان کبیر می‌توان تعاملی همدلانه با طبیعت برقرار کرد. این پژوهش بین‌رشته‌ای بیشتر به مباحث روان‌شناختی توجه دارد و تعلیم مولوی در این رابطه را نادیده گرفته است.

گروهی دیگر از پژوهش‌ها نیز بسامد عناصر طبیعی و صور خیال آن‌ها را در مثنوی معنوی بررسی کرده‌اند: اکبری (۱۳۸۹)، کوچی مهابادی (۱۳۸۹)، عباسی (۱۳۹۰) و اسماعیل پور ایبانه (۱۳۹۶). این پژوهش‌ها به ترتیب میزان بسامد تمامی عناصر طبیعت را در دفتر، اول، دوم، پنجم و ششم را بررسی کرده ولی به تعلیم مولوی در این بین توجهی نشان نداده‌اند.

با توجه به اهمیت جایگاه طبیعت نزد عرفا و به ویژه مولوی، می‌توان دریافت هیچ‌یک از پژوهش‌های حاضر، مسئله جایگاه طبیعت در نظام تعلیمی مولوی را به صورت مستقل

بررسی نکرده‌اند و در هیچ‌یک از پژوهش‌ها از عوامل شکل‌دهنده دیدگاه مولوی در رابطه با طبیعت سخنی به میان نیامده است.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. عوامل شکل‌دهنده دیدگاه مولوی درباره طبیعت

طبیعت و عناصر آن یکی از پرکاربردترین نمادهای ادبی در اشعار مولوی محسوب می‌شوند اگر تأثیرپذیری او از دیگر شاعران و نویسندگان نادیده گرفته شود. این امر می‌تواند تحت تأثیر عواملی چون تأثیرپذیری او از قرآن کریم، اقتضای حال مخاطبان در هنگام سرودن مثنوی و همچنین محل سکونت و تجربه‌های شخصی او از زندگی باشد.

۳-۱-۱. تأثیر قرآن در مثنوی مولوی

آنچه در مثنوی بیش از هرچیز دیگر به چشم می‌خورد، تأثیرپذیری مولوی از آیات و روایات مختلف قرآن کریم است که به شیوه‌های متعددی در اشعار خود به کار برده است (ر.ک: شریفی ولدانی، ۱۳۸۱). یکی از موضوعات مهم در قرآن کریم، طبیعت و شناخت آن است که همواره قابل توجه بوده است و تأثیرپذیری مولوی از این بخش را نمی‌توان نادیده گرفت.

بحر تلخ و بحر شیرین در جهان در میانشان برزخ لایغیان

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۹۷)

بیت بالا برگرفته از آیه کریمه «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» (الرحمن: ۱۹-۲۰) است. مولوی در مثنوی از این آیات و حقایق طبیعی قرآن به عنوان تمثیلی برای بیان اندیشه‌ها و تعالیم خود استفاده کرده است و کافران و متقیان به دریای تلخ و شیرینی تشبیه شده‌اند که سدی نامرئی میان آن‌ها قرار دارد و در عین هم‌زیستی باهم، در حقیقت وجودی خود از هم جدا هستند.

یا در نمونه‌ای دیگر:

شمس را قرآن ضیا خواند ای پدر وان قمر را نور خواند، این را نگر

شمس چون عالی‌تر آمد خود ز ماه پس ضیا از نور افزون دان به جاه

پس کس اندر نور مه منهج ندید چون برآمد آفتاب آن شد پدید

(همان، ج ۴: ۱۹-۲۱)

بیت اول از آیه پنجم سوره یونس گرفته شده و مولوی خود به صراحت بیان کرده که این بیت تعبیری از قرآن کریم است و در دو بیت بعدی، نوعی رابطه علی میان این عناصر طبیعی و ویژگی های قرآنی آن ها برقرار کرده است. در این راستا میان اندیشه خود و آیه قرآنی پیوند ویژه ای به وجود آورده است که در اشعار شاعران دیگر کمتر به چشم می خورد. از این نمونه تأثیرپذیری ها در مثنوی بسیار زیاد است (رک: سرگزایی، ۱۳۸۶) و می توان با کمک آن درک بهتری از عناصر طبیعی موجود در آثار مولوی به دست آورد.

۳-۲. اقتضای حال مخاطبان در سرودن مثنوی

از جهت دیگر، مثنوی دارای اشعاری است که براساس اقتضای حال مخاطب و هم گام با احوالات او سروده شده است و این امر می تواند جایگاه طبیعت را در اشعار او تحت تأثیر قرار دهد. مولوی، در باب اقتضای حال مخاطب و نقش آن در شکل گیری اشعار این گونه بیان می کند: «این یاران که به نزد من می آیند از بیم آن که ملول نشوند شعری می گویم تا به آن مشغول شوند و گرنه من از کجا، شعر از کجا، واللّه که من از شعر بیزارم و پیش من از این بتر چیزی نیست» (مولوی، ۱۴۰۰: ۸۹).

از این رو، اساس شعر او بر پایه مخاطب است و در این راستا اگر تمثیلی از طبیعت آمده، برای درک بهتر مخاطب از شرایط و تعالیم او بوده است؛ به طبع طبیعتی در اشعار او مورد تمثیل قرار می گیرد که برای مخاطب و فضای زندگی او آشنایی داشته باشد.

کی گذارد آن که رشک دشمنی است تا بگویم آنچه فرض و گفتنی است
بحر، کف پیش آرد و سدّی کند جَر کند وز بعدِ جَر، مدّی کند
این زمان بشنو، چه مانع شد؟ مگر مُستمع را رفت دل، جایی دگر

(همان، ج ۲: ۱۹۴-۱۹۶)

از ابیات بالا به خوبی مشخص است که مستمعین مثنوی از شنیدن تعابیر دور از ذهن و حقایق معنوی مولوی به ستوه آمده اند و از مولوی می خواهند داستان اصلی را کامل

کند و او با توجه به شرایط و احوال مخاطبان این ابیات را به داستان اصلی پیوند می‌زند. در این راستا با تمثیلی بیان می‌کند احوال اولیای خدا همانند احوال دریاست، گاه به خروش و تلاطم هستند و مانند کف‌های دریا، الفاظ و کلمات الهی خود را روی سطح دریا نمایان می‌کنند و به قدر درک مخاطب سخن می‌گویند، گاه از تلاطم باز می‌ایستند و این کف‌ها پنهان می‌شود. در این ابیات تمثیلی از طبیعت بیان شده است که برای مردم منطقه آناتولی مرکزی یک صحنه بسیار ملموس است و کمتر کسی ممکن است در این منطقه زندگی کند و با این صحنه روبه‌رو نشده باشد؛ لذا می‌توان دریافت استفاده مولوی از طبیعت به احوال و شرایط مخاطبان نیز بستگی دارد و نمی‌تواند از طبیعتی در شعر خود استفاده کند که برای مستمعین دور از ذهن باشد و از آن درکی نداشته باشند.

۳-۱-۳. محل زندگی و سفرهای طولانی

تجربیات مولوی از محل سکونت و سفرهای متعدد و طولانی نیز از دیگر عوامل شکل‌دهنده دیدگاه اوست؛ زیرا این تجربیات موجب برخورد مستقیم با طبیعت بوده است و می‌تواند نظام فکری هر انسانی را به خود معطوف کند و گاه موجب تغییر نوع نگرش و اندیشه او نسبت به جهان طبیعت و حتی دیگر امور زندگی شود.

محل سکونت: بسیاری از توصیفات و تمثیلاتی که مولوی در اشعار خود به کار برده است، نشان از تأثیر مستقیم او از منطقه آناتولی مرکزی دارد و تنها برآمده از حالات و مشاهدات عرفانی او نیست. از این رو می‌توان گفت تجربیات عرفانی مولوی از طبیعت، جدا از تجربیات عینی او نیست و طبیعت نزد او مشاهده صورت و حقیقت عناصر طبیعی به شکل توأمان است.

چو آفتاب برآمد ز قعر آب سیاه ز ذره ذره شنو لا اله الا الله
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۴۰۸)

در بیت بالا تأثیرپذیری مولوی از طلوع خورشید بر کرانه دریای سیاه در این منطقه و پیوند آن با اندیشه‌های مولوی به خوبی قابل مشاهده است. در این رابطه شیمل نیز بیان کرده است:

تنها کسانی که چند روزی از اردیبهشت‌ماه را در جلگه قونیه گذرانیده باشند، درستی خیال‌بندی مولوی را درک می‌کنند. آنان می‌دانند که چگونه ناگهان رعدوبرقی درمی‌گیرد و باران‌های سنگین جاری می‌شود؛ آنگاه خورشید از دل ابرهای سیاه نمایان می‌گردد و درختان جوانه می‌زنند. (شیمل، ۱۳۷۰: ۱۲۲).

بنابراین می‌توان دریافت محل سکونت مولوی در بیان چنین تمثیلاتی بی‌تأثیر نبوده و نقش بسزایی در سرودن اشعار او داشته است.

سفرهای طولانی: یکی دیگر از عناصر تأثیرگذار در این بحث، سفرهای آفاقی مولوی است که از کودکی آغاز شد و تا پایان عمر او ادامه داشته است. انسان در سفر همواره تجربیات تازه‌ای از سختی‌ها و آسانی‌ها به دست می‌آورد که گاهی ممکن است اثر آن تا مدت‌ها باقی بماند؛ مولوی نیز گاهی در اشعار خود به‌صورت ضمنی به این تجربیات اشاره کرده و این تجربیات پیوند محکمی میان طبیعت - مسیری که در طول سفر طی شده است - و اندیشه‌های او برقرار کرده‌اند.

عقل جزوی همچو برق است و درخشش در درخششی کی توان شد سوی و خش (مولوی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۳۳۱۹)

و خش منطقه‌ای در ختلان است و از ویژگی‌های این منطقه مسیرهای پریپیچ‌وخم کوهستانی است که عبور از آن‌ها بسیار دشوار است. گویا مولوی در سفر خود از مسیر بلخ به و خش از این کوهستان‌ها عبور کرده و تأثیر آن‌ها بر وی به‌گونه‌ای بوده که در اندیشه‌های عرفانی خود بازتاب داده است (رئوف و حسن‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۲۰).

تجربه انسان از طبیعت و عناصر آن نقش بسزایی در شکل‌گیری نوع نگاه و جهان‌بینی او دارد؛ به‌ویژه اگر این تجربیات در قالب الگویی برای تولید معانی و تعالیم جدید به کار روند، می‌توان از ساده‌ترین پدیده‌های طبیعت و تجربیات انسانی درس‌های بزرگی گرفت.

مولوی در مثنوی معنوی، پدیده‌های طبیعت را با تعالیم عرفانی و اندیشه‌های خود پیوند زده و موجب درک بهتر مخاطبان خود از این عناصر شده است. نوع نگاه او به جهان طبیعت، نگاه عرفانی نگریستن و زیستن است؛ همچنین هویت جدیدی به عناصر طبیعی بخشیده است که موجب تغییر در نوع نگاه و رفتار انسان‌ها با طبیعت می‌شود (همان: ۱۱۶).

۲-۳. تعالیم طبیعت‌محور مولوی

در راستای تعالیم طبیعت‌محور مولوی به سه موضوع کلی توجه شده است: ۱. تعالیم شکل‌دهنده منظومه فکری مولوی در رابطه با طبیعت؛ ۲. مخاطبان این تعالیم؛ ۳. پریسامدترین عناصر طبیعی در نظام تعلیمی مولوی.

۳-۲-۱. تعالیم شکل‌دهنده منظومه فکری مولوی در پیوند با طبیعت

مولوی به سبب نگاه ویژه‌ای که نسبت به طبیعت و ماورای آن دارد، همواره تعالیم خود را با عناصر طبیعت پیوند داده است و ذهن مخاطبان را با این موضوعات همراه می‌کند. او در راستای به‌کارگیری عناصر طبیعت در شعر خود به دنبال بیان تعالیم و اندیشه‌های عرفانی است و کمتر از طبیعت برای توصیف آن استفاده کرده است. از این‌رو در این بخش، برخی از تعالیم مولوی که منظومه فکری او را شکل داده و در پیوند با طبیعت در مثنوی معنوی به کار رفته‌اند، بررسی خواهد شد.

- بازگشت به موطن اصلی

بازگشت به موطن اصلی و حقیقت جهان هستی یکی از تعالیم بنیادین مولوی است و براساس آن روح انسان همواره در جست‌وجوی اصل خویش است و به‌سوی حیات اولیه و خداوند تمایل دارد؛ به‌گونه‌ای که در آغاز مثنوی، نی‌نامه را با شرح فراغ و دوری از موطن اصلی خود آغاز می‌کند (ر.ک: مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲-۱). نیستان اشاره به آن موطن و حقیقت اصلی دارد که انسان از آن جدا شده و نی همان نفس انسان است که از اصل خود دور افتاده و به آن متمایل است. او بر این باور است میل بازگشت به موطن

اصلی در تمام عناصر طبیعت دیده می‌شود و هریک ندایی از جانب خداوند برای بیداری انسان و بازگشت او به اصل خود هستند.

ازطرفی، در فرهنگ عرفا نیز بازگشت به اصل گاهی به همراه لفظ «وصل» یا «وصال» آمده که منظور «اتصال به محبوب» است و این حالت پس از هجرانی طولانی رخ می‌دهد و نزد عرفا توصیف‌ناپذیر است (سجادی، ۱۳۷۸: ۷۸۶). در تعالیم مولوی، عناصر طبیعی مانند دریا، خورشید، خاک و... به عنوان تمثیلی از موطن اصلی نقش اساسی دارند و عناصری که در پیوند با آن‌ها قرار می‌گیرند، به طور معمول میل بازگشت به اصل خود را دارند و درنهایت نیز به وصال می‌رسند. برای نمونه سیل، جویبار، قطره و... میل بازگشت به دریا دارند؛ همان‌گونه که ذره میل به عالم بالا و خورشید دارد. آنچه از دریا به دریا می‌رود از همان‌جا کآمد آنجا می‌رود (مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۷۶۷)

- تهذیب نفس

در راستای میل بازگشت به موطن اصلی، یکی از راه‌های پیشنهادی مولوی، تهذیب نفس است و به کمک آن انسان می‌تواند یک بازگشت اختیاری به اصل خود داشته باشد؛ که این امر با پاک کردن نفس از دنیا و تعلقات آن حاصل می‌شود.

مولوی این اندیشه را بارها با طبیعت پیوند زده و از عناصر طبیعی مختلفی در این راستا استفاده کرده است. برای نمونه همان‌گونه که آتش ناخالصی‌ها را می‌سوزاند و زر خالص را نمایان می‌کند، تهذیب نفس نیز جان انسان را از ناخالصی‌های روحی نجات می‌دهد و او را آماده وصل به اصل خود می‌کند.

همچنین در تعبیری دیگر، برای بیان ضرورت تهذیب نفس، جان آدمی را به جویی تشبیه کرده است که باید جریان آب را بر آن قطع و آن را از آلودگی‌ها پاک کرد و سپس دوباره آب زلال را به آن بازگرداند.

آب را ببرید و جو را پاک کرد بعد از آن در جو روان کرد آب خورد (همان، ج ۱: ۳۰۸)

- طی کردن مراحل سلوک

علاوه بر تهذیب نفس، طی کردن مراحل سلوک عرفانی نیز از دیگر راه‌های بازگشت به موطن اصلی در تعالیم مولوی است. او بارها در مثنوی، این موضوع را با عناصر طبیعت پیوند داده و تمثیلات محسوسی را برای مخاطبان خود خلق کرده است. او بر این باور است طی کردن این مراحل روح آدمی را به کمال می‌رساند؛ همان‌گونه که سال‌ها زمان لازم است تا لعل، رنگ و درخشندگی و زیبایی وجودی خود را به دست آورد و به سنگی گران‌بها تبدیل شود.

سال‌ها باید که اندر آفتاب لعل یابد رنگ رخشانی و تاب (همان، ج ۱: ۲۵۹۲)

همچنین معتقد است که آموختن مراحل سلوک به‌تنهایی موجب کمال انسان نمی‌شود و هر سالکی نمی‌تواند به حقایق الهی دست یابد.

گر بیاموزی صفیر بلبلی تو چه دانی کو چه دارد با گلی (همان، ج ۱: ۳۳۵۸)

- سالک و رهبر

یکی دیگر از تعالیم مولوی در پیوند با طبیعت، مسئله سالک و رهبر است. به عقیده او همواره باید اولیا و رهبرانی در جهان وجود داشته باشند که مردم و به‌ویژه سالکان راه حقیقت به آن‌ها روی آورند و مانند حضرت نوح کشتی جان آن‌ها را به سلامت از میان طوفان‌های زندگی عبور دهند (ر.ک: همان، ج ۲: ۸۱۵).

همچنین مولوی به سالکان راه حقیقت توصیه می‌کند که مسیر سیروسلوک را بدون رهبر طی نکنند، زیرا این راه پر از آفت و خوف و خطر است:

پیر را بگزین که بی‌پیر این سفر هست بس پر آفت و خوف و خطر (همان، ج ۱: ۲۹۴۳)

مولوی مسئله سالک و رهبر را به دو شیوه در پیوند با طبیعت به کار برده است:

- سالک با هم‌نشینی پیر و رهبر به کمال نهایی خود خواهد رسید.

گر تو سنگ و صخره و مرمر شوی چون به صاحب دل رسی گوهر شوی
(همان، ج ۱: ۷۲۲)

یا به گلبن وصل کن این خار را وصل کن با نار نور یار را
تا که نور او کشد نار ترا وصل او گلشن کند خار ترا
(همان، ج ۲: ۱۲۴۵-۱۲۴۶)

• گاهی گوهر وجودی سالک آمادگی دریافت حقایق الهی را ندارد و تلاش رهبر بی فایده است.

فعل باران بهاری با درخت آید از انفاسشان در نیکبخت
گر درخت خشک باشد در مکان عیب آن از باد جان افزا مدان
باد کار خویش کرد و بر وزید آنک جانی داشت بر جانش گزید
(همان، ج ۱: ۱۰۲۵-۱۰۴۳)

- فنا و بقا

یکی از محوری ترین تعالیم در عرفان و تصوف مسئله فنا و بقاست و تأکید آن دستیابی به حقایق هستی و پیوند انسان با خداوند از طریق فنا در حقیقت است که موجب بقا می شود. مراحل سیروسلوک از دیدگاه مولوی، سالک را به مقام فنا و پس از آن بقا می رساند که نهایت هدف مولوی از بیان تعالیم عرفانی است. او در پیوند با طبیعت نیز این موضوع را به صورت گسترده به کار گرفته و از اتصال عناصر طبیعت با یکدیگر تمثیلات خلاقانه ای ارائه داده است که مسئله فنا و بقای بالله را به خوبی نشان می دهد.

برای نمونه هنگامی که آب جوی به دریا وصل می شود در آن محو خواهد شد و به عنوان بخشی از دریا به زندگی خود ادامه می دهد؛ همان گونه که نور شمع در نور آفتاب محو می شود و در آن به حیات خود ادامه می دهد.

چون زبانه ی شمع پیش آفتاب نیست باشد، هست باشد در حساب
(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۳۶۷۰)

در راستای تعالیم طبیعت‌محور مولوی می‌توان به یک الگوی ذهنی دست یافت. این تعالیم علاوه بر اینکه جزئی از مهم‌ترین تعالیم مولوی در پیوند با طبیعت هستند، رابطه‌ای ویژه میان آن‌ها برقرار شده است که از یک مبدأ آغاز و به یک مقصد ختم می‌شود. این مبدأ چیزی جز میل بازگشت به موطن اصلی نیست که درحقیقت محرکه اصلی انسان و دیگر عناصر طبیعی برای شروع حرکت در مسیر است و مقصد نهایی نیز فنا و پس از آن بقای در اصل خود است که نهایت خواسته انسان کامل و دیگر عناصر طبیعی است. در راستای رسیدن به این هدف مسیری طی می‌شود و ملزوماتی لازم است که انسان را در رسیدن به مقصد یاری می‌کند. باین حال بسته به شرایط و احوالات درونی، گاهی انسان این مسیر را به سلامت به پایان نمی‌رساند و در رسیدن به مقصد با شکست مواجه می‌شود.



شکل ۱: الگوی ذهنی تعالیم طبیعت‌محور مولوی

۲-۲-۳. مخاطبان تعالیم طبیعت‌محور مولوی

در بیان این تعالیم و پیوند آن با طبیعت، به احتمال زیاد مخاطبان مولوی نقش بسیاری داشته‌اند و در مثنوی نیز گاهی مولوی در بیان این تمثیلات طبیعی روی سخن خود را با منافقان، ریاکاران و یا اولیاء خدا، سالکان و... قرار داده است. باین حال به‌طور قطعی مشخص نیست که مخاطبان مولوی در بیان این تعالیم چه کسانی هستند یا در چه گروه سنی‌ای قرار دارند.

۳-۲-۳. تحلیل پربسامدترین عناصر طبیعت در تعالیم مولوی

عناصر طبیعت یکی از پرکاربردترین موضوعات مثنوی معنوی است و بیش از ۱۶۰ نمونه از عناصر طبیعت بدون احتساب تکرار آن‌ها در مثنوی معنوی به کار رفته است. از این رو تحلیل و بررسی تمامی این عناصر در حوصله یک مقاله نمی‌گنجد و در این پژوهش پربسامدترین عناصر طبیعت در مثنوی یعنی دریا، خورشید، خاک و آتش تحلیل شده است. در این راستا برخی از عناصر دیگر طبیعت نیز به کار رفته‌اند که به دلیل بسامد بالای این عناصر و ابیات مرتبط با آن‌ها و همچنین تکراری بودن بعضی از تعالیم و اندیشه‌های موجود در آن، به صورت جدولی نمایش داده می‌شوند.

۳-۲-۳-۱. دریا

در میان عناصر طبیعی موجود در مثنوی، دریا، و واژه‌های مترادف آن یعنی بحر، قلزم و یم بیشترین سهم را به خود اختصاص داده‌اند (ر.ک: تاج‌الدینی، ۱۳۸۸: ۴۱۵). این امر می‌تواند ریشه در منشأ تأثیرپذیری مولوی از طبیعت داشته باشد که پیش از این نیز ذکر شد؛ زیرا دریا در منطقه سکونت مولوی نقش ویژه‌ای داشته و عنصری از طبیعت است که بیشترین ارتباط را با معیشت مردم آن زمان دارد، از این رو تمثیل از آن ملموس‌ترین تمثیل‌ها برای مردم آن منطقه به شمار می‌آید، همچنین عنصری از طبیعت است که در قرآن کریم بارها به آن اشاره شده است و از این رو نیز می‌توان تأثیرپذیری مولوی را از آن تبیین کرد.

نماد دریا در آثار عرفای پیش از مولوی نیز قابل مشاهده است ولی در آثار او یکی از ناب‌ترین تصاویری است که می‌توان از جهان آرمانی مولوی به دست آورد، به گونه‌ای که با تحلیل و بررسی این واژه می‌توان به اندیشه‌های بنیادین این شاعر عارف مسلک دست یافت (فتوحی، ۱۳۸۰: ۲). او رابطه‌ای منسجم میان جهان، انسان و خداوند به کمک تصویرآفرینی از دریا و عناصر وابسته به آن خلق کرده است.

ذات الهی و هستی مطلق خداوند یکی از تعابیر عرفانی مولوی از دریاست و در مثنوی بارها دریا را در تشبیه یا تمثیلی از حق تعالی و ذات هستی‌بخش او به کار برده

است؛ زیرا هستی بخشی ویژگی اصلی آب است و آن عنصر اصلی تشکیل دهنده دریاست و حیات و ممات موجودات به آن وابسته است، همان گونه که هستی تمام موجودات به حق تعالی وابسته است. همچنین دریا یکی از پر نعمت ترین عناصر طبیعت است که بی هیچ چشمداشتی نعمت های خود را به مردم عرضه می کند و برای مردم مناطق ساحلی یکی از اصلی ترین منابع درآمد و گذران زندگی بوده است؛ از این رو در مثنوی این نعمت ها به بخشش های خداوند تعبیر شده است که بی هیچ دریغی به مخلوقات خود عرضه می کند؛ دریا در مثنوی نشان دهنده صفات بی نهایت خداوند نیز می باشد.

گر عتابی کرد دریای کرم بسته کی گردند درهای کرم
(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۶۳۰)

چون برآورد از میان جان خروش اندر آمد بحر بخشایش به جوش
(همان، ج ۱: ۶۱)

بازگشت به سوی حقیقت جهان هستی و فنای فی الله از دیگر تعالیم مثنوی در رابطه با دریاست که همراه با عناصر طبیعی وابسته به دریا، تصاویر ملموسی را برای مخاطب خود ترسیم کرده است.

بسیاری از عناصر وابسته به دریا مانند، قطره، جوی، سیل و... میل بازگشت به دریا دارند و در نهایت، وصول آن ها به دریا موجب محو شدن در دریا می شود که مولوی آن را تعبیری از فنای فی الله و پس از آن بقای بالله می داند.

هم چو قطره خایف از باد و ز خاک که فنا گردد بدین هر دو هلاک
چون به اصل خود که دریا بود جست از تف خورشید و باد و خاک رست
ظاهرش گم گشت در دریا و لیک ذات او معصوم و پابرجا و نیک
(همان، ج ۴: ۲۶۱۶-۲۶۱۸)

مولوی به تعبیر حکما بر این باور است که اجزا به سمت کل خود جذب می شوند (الجزء یمیلُ اِلَى الكل)؛ برای مثال اگر سنگی به طرف آسمان پرتاب شود، به اصل خود

که زمین است بازمی‌گردد. در تمثیل دریا و عناصر وابسته به آن نیز دریا رمز کل است و دیگر عناصر وابسته به آن جزء هستند که به سمت دریا جذب می‌شوند؛ در نظر مولوی این اجزا زمانی به کمال می‌رسند که به کل خود واصل شوند.

رحمت جزوی به کل پیوسته شو رحمت کل را تو هادی بین و رو
تا که جزوست او نداند راه بحر هر غدیری را کند ز اشباه بحر
چون نداند راه یم کی ره برد سوی دریا خلق را چون آورد
متصل گردد به بحر آنگاه او ره برد تا بحر همچون سیل و جو
(همان، ج ۳: ۱۸۰۹-۱۸۱۲)

مولوی با استفاده از عناصر طبیعی وابسته به دریا تصاویر متعددی را خلق کرده است که هر کدام می‌تواند تعبیر ویژه‌ای از تعالیم و اندیشه‌های او را نمایان کند (فتوحی، ۱۳۸۰: ۱۲).

جدول ۱: عناصر طبیعی وابسته به دریا و تعبیر آن

دریا و عناصر وابسته به آن	تعالیم و اندیشه‌های قابل تعبیر	وجه تشابه
آب و دریا	تعبیری از وجود آدمی که میل وصول به حق دارد.	آب در هر شکلی که باشد (قطره، آب جوی، بخار و...) میل وصول به دریا دارد؛ همان‌گونه که انسان نیز در فطرت الهی خود همواره میل به وصول خداوند دارد.
آب گل خواهد که در دریا رود	گل گرفتن به پای او و می‌کشد (مولوی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۲۲۵۴)	
جوی (جویبار) و دریا	تعبیری از انسان کامل و مشایخ و رهبران دینی	انسان کامل مانند دریایی عمیق و پهناور است ولی سایر مشایخ و رهبران دینی مانند جویبارهای بزرگ و کوچک‌اند و به دریا وابسته‌اند.
گفتم ای دل آینه کلّی بجزو	رو به دریا کار برناید به جو	(همان، ج ۳: ۹۷)
سیل و دریا	تعبیری از فنای فی الله است که موجب وصول به حق و بقای بالله می‌شود.	سیل زمانی که به دریا می‌رسد، جذب و محو دریا می‌شود و در آن به زندگی خود ادامه می‌دهد، همان‌گونه که سالک حقیقی به فنای فی الله و پس از آن به بقای بالله می‌رسد.

دریا و عناصر وابسته به آن	تعالیم و اندیشه‌های قابل تعبیر	وجه تشابه
سیل چون آمد به دریا بحر گشت	دانه چون آمد به مزرع، گشت کشت	(همان، ج ۱: ۱۵۳۱)
کف و دریا	تعبیری از عالم غیب و جهان محسوس	کف آشکار است مانند جهان محسوس و دریا مانند عالم غیب پنهان است.
بحر را پوشید و کف کرد آشکار	باد را پوشید و بنمودت غبار	(همان، ج ۵: ۱۰۲۷)
ماهی و دریا	تعبیری از پیوند انسان کامل و عالم غیب	زیستگاه اصلی ماهی و محل آرامش آن دریا است همان‌گونه که سالک نیز مأمنی جز خداوند و عالم غیب ندارد.
باز وقت صبح آن اللهیان	برزنند از بحر سر چون ماهیان	(همان، ج ۱: ۱۸۹۴)
مرغابی (بط) و دریا	تعبیری از انسان‌های کامل راه حقیقت که با مسیر آشنا هستند و از خطرات آن هراسی ندارند.	مرغ دریایی در دریای طوفانی از مهلکه نجات پیدا می‌کند، زیرا با مسیر آشناست ولی مرغ خاکی در این موقعیت به هلاکت می‌رسد؛ همان‌گونه که اولیای خدا راه سلوک به حق را به سلامت طی می‌کنند.
معجزه بحر است و ناقص مرغ خاک	مرغ آبی در وی ایمن از هلاک	(همان، ج ۶: ۱۳۰۹)
کوزه و دریا	تعبیری از عالم محدود حواس پنج‌گانه	مهم‌ترین تفاوت دریا و کوزه محدود بودن آن در برابر دریاست همان‌گونه که عالم حس محدود است و گنجایش تمام حقایق هستی را ندارد.
گر بریزی بحر را در کوزه‌ای	چند گنج بد، قسمت یک‌روزه‌ای	(همان، ج ۱: ۲۰)

۳-۲-۲. خورشید

خورشید و دیگر واژگان مترادف با آن در اندیشه و تعالیم مولوی جایگاه ویژه‌ای دارند و او رموز و تعبیر بسیاری را در این واژه جای داده است که عمیق‌ترین تعالیم و اندیشه‌های مولوی را در بر می‌گیرد. «وی با نشانیدن واژه خورشید در زنجیره کلام و اراده معنایی و رای معنای ظاهری آن، قدرت خود را در بیان اندیشه‌های پیچیده و خلق

جنبه‌های زیبایی‌شناختی به‌روشنی نمایان ساخته است. بدون اغراق حیات معنوی مولوی وابسته به خورشید حقیقت بوده است» (سعادت‌ی و همکاران، ۱۳۹۷: ۹۷).

حضور شمس در زندگی شخصی مولوی نیز انقلابی عظیم در اندیشه و نوع زندگی او به وجود آورد، به‌گونه‌ای که نمی‌توان تأثیرپذیری مولوی از او را نادیده گرفت. ارادت مولوی به شمس به‌حدی بوده است که بارها یاد و خاطره او در مثنوی موجب تغییر در احوال سخن و خروش کلام او شده است (ر.ک: مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۲۵-۱۲۹) و به تبع آن واژگان شمس، خورشید و آفتاب یادآور این تحول عظیم در زندگی و اندیشه اوست. همچنین طلوع و غروب خورشید در منطقه آناتولی مرکزی چنان باشکوه بوده که مولوی بارها برای توصیف یا بیان اندیشه‌های خود از آن مدد گرفته است (شیمل، ۱۳۷۰: ۱۲۱)؛ علاوه بر این قرآن کریم نیز امکانات تازه‌ای را برای پیوند تصویر خورشید و خداوند در اختیار مولوی قرار داده است (ر.ک: نور: ۳۵).

یکی از نمادهای اصلی مولوی در رمزپردازی خورشید، تعبیر آن به ذات حق تعالی و صفات اوست که این نوع دلالت‌ها در مثنوی متعدد است (ر.ک، نجفی، ۱۳۹۴).

با حضور آفتاب باکمال رهنمایی جستن از شمع و ذبال
با حضور آفتاب خوش‌مساغ روشنایی جستن از شمع و چراغ
بی‌گمان ترک ادب باشد ز ما کفر نعمت باشد و فعل هوا
(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۶: ۳۳۸۹-۳۳۹۱)

در ابیات بالا ذات حق مانند خورشید راهنمایی است که همه انسان‌ها با کمک هدایت آن می‌توانند مسیر خود را پیدا کنند؛ همان‌گونه که خورشید محسوس آسمانی نیز همه انسان‌ها را از نور خود بهره‌مند می‌کند و با تابش خود مسیر روشنی را پیش پای آن‌ها قرار می‌دهد.

هرچند مولوی بنا بر تفسیری که از آیه «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» (شوری: ۱۱) دارد، خورشید حق را متمایز از خورشید محسوس آسمانی می‌داند.

شمس، در خارج اگرچه هست فرد می‌توان هم، مثل او را تصویر کرد

شمس جان، کو خارج آمد از اثر نبودش در ذهن و در خارج، نظیر

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۲۰-۱۲۱)

در برخی از ابیات نیز خورشید تشبیهی از عشق الهی است و انسان‌ها در سایه این عشق زندگی می‌کنند.

عشق ربانی است خورشید کمال امر، نور اوست، خلقان چون ظلال

(همان، ج ۶: ۹۸۳)

تعبیر دیگری که مولوی از خورشید ارائه می‌دهد، رمز انسان کامل است. او در بسیاری از ابیات خود، اولیای خدا و پیران راه حقیقت را خورشید نامیده است. در نظر او انسان کامل دارای یک شخصیت قدسی است که راهنمایی سالک در مسیر سلوک را بر عهده دارد (حق‌شناس و اسپرهم، ۱۴۰۱: ۳۸).

برای نمونه در داستان پادشاه و کنیزک که در ابتدای مثنوی مطرح شده، طیب الهی را که تعبیری از اولیای خداوند و مربی الهی است، این‌گونه توصیف می‌کند:

دید شخصی، فاضلی، پرمایه‌ای آفتابی در میان سایه‌ای

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۶۸)

همچنین در داستان بلال در دفتر ششم، از رسول خدا (ص) این‌گونه یاد می‌کند:

در پی خورشید وحی آن مه دوان وان سحابه در پی اش چون اختران

(همان، ج ۶: ۱۱۵۶)

مولوی علاوه بر تمثیل اولیای خدا به خورشید، برای نفس اولیا نیز یک اتحاد ذاتی

قائل است:

همچو آن یک نور خورشید سما صد بود نسبت به صحن خانه‌ها

لیک یک باشد همه انوارشان چون که برگیری تو دیوار از میان

چون نمائد خانه‌ها را قاعده مؤمنان مانند، نفس واحده

(همان، ج ۴: ۴۱۶-۴۱۸)

مولوی در تصویرآفرینی خورشید نیز به مانند دریا از دیگر عناصر طبیعی در پیوند با خورشید استفاده کرده است که تعبیر ویژه‌ای از اندیشه‌ها و تعالیم او را نمایان کند.

جدول ۲: عناصر طبیعی وابسته به خورشید و تعبیر آن

خورشید و عناصر وابسته به آن	اندیشه قابل تعبیر	وجه تشابه
ذره و خورشید	تعبیری از سالکی که رو به حق دارد و در پایان به مقام فنای فی الله می‌رسد.	ذره در مسیر رسیدن به خورشید بالا می‌رود و در پایان در نور خورشید محو می‌شود همان‌گونه که سالک در مسیر سلوک قدم می‌گذارد و در مرحله پایانی به فنا و پس از آن بقای بالله می‌رسد.
ذره‌ای کآن محو شد در آفتاب چون ز ذره محو شد نفس و نفَس	جنگِ او بیرون شد از وصف و حساب جنگش اکنون جنگِ خورشید است بس (همان، ج ۶: ۴۰-۴۱)	
سایه و خورشید	تعبیری از اولیای خداوند	همان‌گونه که سایه نشانه‌ای از خورشید است، اولیای خدا نیز نشانه‌ای از او بر زمین هستند.
کَيْفَ مُدَّ الظِّلُّ نَقَشَ اُولِيَاست	کَو دلیل نور خورشید خداست (همان، ج ۱: ۴۲۵)	
سایه و خورشید	تعبیری دیگر از سایه و خورشید نمایانگر عالم صورت و عالم معناست.	سایه نشانه‌ای از خورشید و تعبیری از عالم صورت است و هرآنچه انسان می‌بیند سایه‌ای از عالم معناست.
هست صورت سایه معنی آفتاب	نور بی‌سایه بود اندر خراب (همان، ج ۶: ۴۷۶۰)	
ابر و خورشید	تعبیری از قضای الهی	قضای الهی همچون ابری است که خورشید را می‌پوشاند. در این تمثیل خورشید تعبیری از عقل جزئی و استدلالی است.
این قضا ابری بود خورشید پوش	شیر و اژدها شود زو همچو موش (همان، ج ۱: ۱۲۶۰)	
برف و خورشید	تعبیری از حشمت و قدرت خداوند	همان‌گونه که برف در برابر قدرت خورشید دوام نمی‌آورد و آب می‌شود، قدرت مادی هم در برابر قدرت خداوند دوامی ندارد.
گر جهان پربرف گردد سربه‌سر	تاب خور بگدازدش با یک نظر (همان، ج ۱: ۵۴۳)	
اختران و خورشید	تعبیری از اولیای حق و فنای فی	اولیای خداوند مانند اختران چرخ هستند که

خورشید و عناصر وابسته به آن	اندیشه قابل تعبیر	وجه تشابه
	الله	نور آن‌ها از خورشید است و هنگام طلوع آن در نور خورشید محو می‌شوند.
ای ایـاز گشته فـانی ز اغـتراب همچـو اختر در شـعاع آفتـاب (همان، ج ۵: ۱۴۹)		
خفاش و خورشید	تعبیری است از منکران حقیقت الهی و ظاهربینان	در مثنوی خفاش همواره در تقابل با خورشید است و همان‌گونه که خفاش از خورشید روی می‌تابد انسان‌های منکر الله نیز همواره از خداوند روی می‌تابند.
نیست خفاشک عدو آفتاب او عدو خویش آمد در حجاب (همان، ج ۲: ۷۹۱)		

۳-۲-۳-۳. خاک

خاک از عناصر چهارگانه و یکی از پربسامدترین موضوعات در بحث مضمون‌یابی نزد شاعران فارسی، و نمادی برای حقارت و بی‌ارزشی بوده است (دزفولیان و رشیدی، ۱۳۹۲: ۸۰). مولوی ضمن تأثیرپذیری از دیگر شاعران فارسی‌زبان، تعالیم و اندیشه‌های دیگری را نیز با این عنصر طبیعی پیوند داده است که تمایز تصویرپردازی او و دیگر شاعران را به‌خوبی نمایان می‌کند؛ همچنین تأثیرپذیری او از قرآن در رابطه با این عنصر طبیعی را نمی‌توان نادیده گرفت. در قرآن به مسائلی مانند خلقت انسان از خاک و بازگشت دوباره او به خاک اشاره شده است (ر.ک: طه: ۵۴) که در اشعار مولوی نیز می‌توان بازتاب آن را مشاهده کرد.

نسبت اصلم ز خاک و آب و گل
مرجع این جسم خاکم هم به خاک
اصل ما و اصل جمله سرکشان
چون رود جان می‌شود او باز خاک
هم تو و هم ما و هم اشباه تو
آب و گل را داد ایزد جان و دل
مرجع تو هم به خاک، ای سهمناک
هست از خاکی و آن را صد نشان
اندر آن گور مخوف سهمناک
خاک گردند و نماند جاه تو
(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۲۳۱۳-۲۳۱۸)

با توجه به ابیات بالا، در نظر مولوی خاک بستری برای رشد و نمو تمامی موجودات عالم طبیعت است و به واسطه خاک است که آن‌ها به حیات خود ادامه می‌دهند؛ درنهایت نیز این موجودان در یک فرایند طبیعی، تجزیه و به عالم خاک بازگردانیده می‌شوند. از این رو خاک نزد او عرصه‌ای برای آغاز و انتهای آفرینش است.

از اندیشه‌های مولوی در رابطه با خاک می‌توان به نماد تواضع و فروتنی اشاره کرد. در فرهنگ عامیانه نیز به افرادی که تواضع بسیار دارند «خاکی» گفته می‌شود؛ زیرا از سنگ گل نمی‌روید و اگر انسان سنگ وجودی خود را به خاک تبدیل کند می‌تواند گل‌های رنگارنگ در وجود خود برویاند.

از بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو تا گل برویی رنگ‌رنگ
سال‌ها تو سنگ بودی دل‌خراش آزمون را یک زمانی خاک باش
(همان، ج ۱: ۱۹۱۱-۱۹۱۲)

گندم از بالا به زیر خاک شد بعد از آن او خوشه و چالاک شد
دانه هر میوه آمد در زمین بعد از آن سرها برآورد از دفین
(همان، ج ۳: ۴۵۸-۴۵۹)

همچنین فنای فی الله در مثنوی و دیوان شمس به خاک تعبیر شده است (ر.ک: تاج‌دینی، ۱۳۸۸: ۳۲۹) و مولوی در این راستا بیان می‌کند: تا زمانی که انسان خاک نشود، معرفت الهی در وجودش نمایان نمی‌شود و به کمال الهی دست نمی‌یابد.

خاک او گردی و مدفون غمش تا دمت یابد مدد از هر دمش
(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۱۳۲)

خاک در اندیشه مولوی رمز امانتداری نیز می‌باشد و در مثنوی، مولوی آن را «خاک امین» خطاب کرده است. این اندیشه به سبب آن است که هرچه در خاک کاشته شود، همان از او برداشت می‌شود و خاک در فرایند تبدیل دانه به میوه خیانتی نمی‌کند.

خاک امین و هرچه در وی کاشتی بی‌خیانت جنس آن برداشتی
(همان، ج ۱: ۵۰۹)

مولوی در تصویرآفرینی عنصر خاک، دیگر عناصر طبیعی وابسته به آن را نیز به کار گرفته و تعبیر ویژه‌ای از تعالیم و اندیشه‌های خود را در آن نمایان ساخته است.

جدول ۳: عناصر طبیعی وابسته به خاک و تعبیر آن

خاک و عناصر وابسته به آن	اندیشه قابل تعبیر	وجه تشابه
آب و خاک	تعبیری از روح و جسم انسان و بازگشت به موطن اصلی	همان‌گونه آب بدون خاک و خاک بدون آب باعث به وجود آمدن کلوخ نمی‌شوند، روح بدون جسم و جسم بدون روح نیز اثرگذاری لازم را ندارد.
خاک را بر سر زنی، سر نشکند گر تو می‌خواهی که سر را بشکنی چون شکستی سر رود، آبش به اصل	آب را بر سر زنی، درنشکند آب را و خاک را بر هم زنی خاک سوی خاک آید روز فصل (همان، ج ۵: ۳۴۲۴-۳۴۲۷)	
گیاه و خاک	تعبیری از استعدادهای ذاتی و احوالات روحانی انسان که در وجود خاکی او می‌رویند	رویش گیاه از خاک مانند رویش استعدادهای ذاتی در وجود انسان است
هر دم آسیمی است بر ادراک تو	نبست نو نورسته بین از خاک تو (همان، ج ۴: ۳۰۷۷)	
دانه و خاک	تعبیری از حیات بعد از ممات	همان‌گونه که دانه در خاک به زندگی خود ادامه می‌دهد، انسان نیز بعد از دفن شدن، دوباره زنده می‌شود.
خاک را در گور او آگنده کرد	زیر خاک آن دانه‌اش را زنده کرد (همان، ج ۱، ۲۰۱۳)	
موش و خاک	تعبیری از انسان‌های کوتاه‌نظر که در مادیات نظر دارند.	موش در خاک فرومی‌رود و در آن زندگی می‌کند، همان‌گونه که افراد کوتاه‌نظر در مادیات فرو رفته‌اند.
موش گفتم زان‌که در خاک است جاش راه‌ها داند ولی در زیر خاک	خاک باشد موش را جای معاش هر طرف او خاک را کرده است چاک (همان، ج ۲: ۳۲۷۱-۳۲۷۲)	

۳-۲-۴. آتش

آتش نیز از دیگر عناصر چهارگانه طبیعت است و قدما این عناصر چهارگانه را بنیان اصلی هستی موجودات می‌دانسته‌اند. همچنین از عناصری است که در اساطیر ایران باستان و ادبیات فارسی نمود بسیار داشته و مفاهیم متعددی را در خود جای داده است؛

ورود این عنصر طبیعی به عرفان و ادبیات عرفانی با رمز، نماد و تمثیل همراه است و جنبه‌های مثبت و منفی آن را در بر می‌گیرد. آتش در ادبیات عرفانی سرچشمه نور الهی و همچنین هلاک‌کننده غیر است (کزازی و همکاران، ۱۳۹۰).

آتش نیز مانند دیگر عناصر پربسامد طبیعی در مثنوی، یادآور تعبیر متعددی از تعالیم و اندیشه‌های مولوی است. «وی مفاهیمی چون عشق، هوای نفس، ابتلا، حرص، ریاضت، شیطان، نفس قدسیه، کلام و وسواس را مصداق آتش می‌داند» (تاج‌دینی، ۱۳۸۸: ۲۹).

از پرکاربردترین تعالیم و اندیشه‌های مولوی در رابطه با آتش «عشق» است و مولوی در این رابطه ویژگی‌های آتش را به عشق نسبت می‌دهد، او در تصویرآفرینی‌های خود این پیوند را به‌خوبی حفظ می‌کند و آن را به اشکال مختلف بسط می‌دهد. تعبیر آتش و عشق در غزلیات شمس نمود بیشتری داشته است.

جدول ۴: عشق و ویژگی‌های آتش

ویژگی‌های آتش	وجه اشتراک ویژگی‌های آتش و عشق
شعله	شعله‌های آتشی که میل با بالا دارند و مدام در پیچ‌و‌تاب هستند، تشبیهی از عاشقی است که در فراغ خداوند مدام در پیچ‌و‌تاب رسیدن به اوست.
پیش‌حق، آتش همیشه در قیام	همچو عاشق، روز و شب پیچ‌و‌تاب مدام (مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۸۳۹)
سوزاندن	آتش ویژگی سوزاندن و فانی کردن دارد همان‌گونه که عشق نیز جان عاشق را می‌سوزاند و چیزی جز محبت حق در قلب او باقی نمی‌گذارد.
درآمد آتش عشق و بسوخت هرچه جز اوست	چو جمله سوخته شد شاه‌نشین و خوش می‌خند (همو، ۱۳۷۶: ۹۳۷)
هیزم و کبریت	آتش با هیزم شعله می‌گیرد و برافروخته می‌شود همان‌گونه که جان عاشق مانند هیزم خشک است که با عشق الهی برافروخته و شعله‌ور می‌شود.
چون کبریتیم و هیزم خشک	ما آتش عشق زو پـذیریم (همان: ۱۵۷۴)
آتش و قابلیت گسترش آن	آتش مدام در حال گسترش است و در یک جا باقی نمی‌ماند؛ همان‌گونه که عاشق نیز همواره در حرکت و بی‌قراری به سر می‌برد.
آتش عشق تو قـلاووز شد	دوش دلم سـوی دل افـروز شد (همان: ۹۹۸)

از دیگر اندیشه‌های مولوی در رابطه با آتش می‌توان به هوای نفس اشاره کرد. نفس اماره در نظر مولوی دارای صورتی آتشین است و می‌توان گفت دوزخ الهی در نفس اماره حاضر می‌شود (تاجدینی، ۱۳۸۸: ۳۱).

چون شما این نفس دوزخ‌خوی را آتشی گبر فتنه‌جوی را (مولوی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۵۵۹)

چون کند چک‌چک، تو گویش مرگ و درد تا شود این دوزخ نفس تو سرد (همان، ج ۲: ۱۲۵۸)

مولوی در رابطه با آتش و در پیوند با دیگر عناصر طبیعی، تصاویری را در نسبت با طبیعت خلق می‌کند که نشان‌دهنده نگرش ویژه او در رابطه با این عنصر طبیعی و توجه او به جهان اطراف خود است.

جدول ۵: عناصر طبیعی وابسته به آتش و تعابیر آن

آتش و عناصر وابسته به آن	اندیشه قابل تعبیر	وجه تشابه
آب و آتش	تعبیری از صفات رذیله نفسانی که آب رحمت الهی آن‌ها را از بین می‌برد و جان انسان را پاک می‌کند.	آب و آتش بر ضد یکدیگرند و جایی که آب هست آتش نمی‌تواند حضور پیدا کند. همان‌گونه که آب رحمت الهی آتش صفات رذیله نفسانی را خاموش می‌کند.
گرهمی تو خواهی دفع شر نار	آب رحمت بر دل آتش گمار (همان، ج ۲: ۱۲۵۲)	
نور و آتش	تعبیری از عقل جزئی و علم کامل الهی است.	هر آتشی را با مقدار آب مناسبی می‌توان خاموش کرد و بسیاری از اختلاف‌هایی که در جهان وجود دارد، بر اثر عقل جزئی به وجود آمده است و آب نور الهی باید آن‌ها را خاموش کند.
حس و فکر تو همه از آتش است آب نور او چو بر آتش چکد	حس شلیخ و فکر و نور خوش است چک‌چک از آتش برآید برجهد (همان، ج ۲: ۱۲۵۶-۱۲۵۷)	
سنگ و آهن و آتش	تعبیری از کلام نادرست و غلط	زبان و دهان همانند سنگ و آهن هستند و هنگامی که باهم برخورد می‌کنند، جرقه و آتشی تولید می‌کنند که ممکن است همه چیز را بسوزانند.
این زبان چون سنگ و هم آهن‌وش است	و آنچه بجهد از زبان چون آتش است (همان، ج ۱: ۱۵۹۳)	

آتش و عناصر وابسته به آن	اندیشه قابل تعبیر	وجه تشابه
خرمن و آتش	تعبیری دیگر از زبان و سخنان ناروا	همان گونه جرقه ای کوچک از آتش می تواند تمام خرمگاه را بسوزاند، یک سخن ناروا نیز می تواند به سرعت وسعت یابد و جامعه ای را نابود کند.
ای زبان هم آتش و هم خرمنی چند این آتش در این خرم زنی (همان، ج: ۱، ۱۷۰۰)		
خار و آتش	خار تعبیری از نفس اماره و آتش تعبیری از ریاضت و ترک هوای نفسانی است.	سوزاندن خارهای نفسانی که همان رذایل اخلاقی اند تنها با آتش ریاضت میسر می شود.
آتش ترک هوا در خار زن دست اندر یار نیکوکار زن (همان، ج: ۳، ۳۷۶)		
زر و آتش	تعبیری از اولیای خدا که در سختی های زندگی مقاومت می کنند.	اولیای خدا مانند زر و سختی های زندگی مانند آتش است. همان گونه که زر خالص در آتش خلوص خود را نشان می دهد و سیاه نمی شود، اولیای حقیقی خداوند نیز در سختی ها و بلاها خلوص خود را نشان می دهند.
دوست همچون زر، بلا چون آتش است زر خالص در دل آتش خوش است (همان، ج: ۲، ۱۴۶۱)		

آنچه از عناصر پربسامد در مثنوی قابل برداشت است، این موضوع می باشد که مولوی در انتخاب نمادهای رمزی خود مفاهیمی را به کار گرفته است که علاوه بر اینکه متوجه منطقه زندگی اوست، منحصر به یک قوم یا فرهنگ نیست بلکه نمادهایی از ذات همگانی انسان هاست. پربسامدترین عناصر طبیعی در شعر او عناصری است که با زندگی بشریت ارتباط مستقیم دارد و نیاز انسان به عناصری چون دریا، خورشید، خاک و آتش را نمی توان نادیده گرفت، زیرا در زندگی هرروزه انسان نقشی اساسی ایفا می کنند و حیات انسان وابسته به این عناصر است. مولوی این موضوع را به خوبی درک کرده و به صفات ذاتی هریک از این عناصر به خوبی آگاه است؛ همچنین با توجه به تعالیم و اندیشه های مطرح شده در این عناصر دریافت می شود آنچه میان تمامی این عناصر مشترک است تعالیمی است که موجب پدید آمدن الگوی مبدأ به مقصد می شود. از این رو می توان گفت آگاهی و درک او از طبیعت موجب شده است پیوندهای به نسبت دقیقی

میان این عناصر و تعالیم عرفانی خود ایجاد کند که در شعر دیگر شاعران کمتر به چشم می‌خورد و می‌تواند نوع نگاه جامعه به عناصر طبیعی را تغییر دهد.

۴. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر دارای دو بخش است و نتایج حاصل از بخش اول نشان داده است عوامل شکل‌دهنده دیدگاه مولوی در رابطه با طبیعت را می‌توان در سه عامل کلی جست‌وجو کرد: ۱. تأثیرپذیری مولوی از قرآن کریم؛ ۲. اقتضای حال مخاطب در سرودن اشعار؛ ۳. محل سکونت و سفرهای طولانی مولوی. حاصل پیوند این سه عامل موجب خلق اشعاری شده است که وسعت توجه مولوی به طبیعت را نشان می‌دهد؛ همچنین نشان می‌دهد نوع نگاه او به جهان طبیعت، نگاه عرفانی نگریستن و زیستن است.

نتایج حاصل از بخش دوم پژوهش نیز نشان داده است تعالیم طبیعت‌محور مولوی را می‌توان در سه موضوع کلی بررسی کرد: ۱. تعالیمی که نظام فکری مولوی را در پیوند با طبیعت شکل می‌دهند و شامل میل بازگشت به موطن اصلی، تهذیب نفس، طی مراحل سلوک، رابطه سالک و رهبر و درنهایت فنا و بقا هستند. در این راستا تعالیم مولوی در پیوند طبیعت دارای یک نظم منسجمی هستند و الگوی ویژه‌ای را دنبال می‌کنند که از یک مبدأ (میل بازگشت به موطن اصلی) آغاز و به یک مقصد (فنا و بقای بالله) ختم می‌شوند؛ ۲. مخاطبان مولوی در راستای تعالیم طبیعت‌محور، که نتایج نشان می‌دهد اطلاع دقیقی از آن‌ها در دسترس نیست؛ ۳. پربسامدترین عناصر طبیعی در مثنوی یعنی دریا، خورشید، خاک و آتش و عناصر وابسته به آن‌ها، که این عناصر علاوه بر تأثیرپذیری از قرآن کریم، اقتضای حال مخاطب و محل سکونت، منحصر به یک قوم و فرهنگ ویژه نیستند بلکه در زندگی بشریت تأثیرگذارند و در تحلیل این عناصر مشاهده شده است آنچه در تعالیم و اندیشه‌های مولوی بیشترین نقش را داراست، همان الگوی مبدأ به مقصد است. از این رو می‌توان گفت مولوی به درک بسیار عمیقی از این موضوع رسیده و تعالیم خود را در پیوند منسجمی با زندگی روزمره مردم به کار گرفته است.

منابع

قرآن کریم.

ابراهیمی کاوری، صادق و چولانیان، رحیمه. (۱۳۸۷). مقایسه موضوعی وصف طبیعت در شعر فارسی و عربی. *ادبیات تطبیقی*، شماره ۵، ۳۱-۹.

اسماعیل پورایانه، مهری. (۱۳۹۶). بررسی جلوه‌های طبیعت‌گرایی عرفانی در دفتر پنجم مثنوی معنوی. پایان‌نامه ارشد. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز.

اکبری، محمدابراهیم. (۱۳۸۹). *جلوه‌های طبیعت (طبیعت‌گرایی عرفانی) در دفتر اول مثنوی*. پایان‌نامه ارشد. مشهد: دانشگاه پیام نور مرکز مشهد.

بیانفر، فاطمه و عالی‌عباس‌آبادی، یوسف. (۱۳۹۵). طبیعت از دیدگاه روان‌شناختی و نگاه عرفانی مولانا در دیوان کبیر. *فصلنامه عرفان اسلامی*، شماره ۵۸، ۱۷۵-۱۹۲.

پارساپور، زهرا. (۱۳۹۱). بررسی ارتباط انسان با طبیعت در شعر. *ادب فارسی*، شماره ۹، ۷۷-۹۹.

تاج‌دینی، علی. (۱۳۸۸). *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا*. تهران: سروش.

حق‌شناس، مریم و اسپرهم، داوود. (۱۴۰۱). واکاوی خوانش تصویری آفتاب از گزاره انسان کامل در مثنوی مولانا و داستان‌های سهروردی. *متن‌پژوهی*، شماره ۹۲، ۳۱-۵۷.

دزفولیان، کاظم و رشیدی، محمد. (۱۳۹۲). نگاه مولانا به طبیعت در غزلیات شمس تبریزی. *کهن‌نامه ادب پارسی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۳، ۶۳-۸۳.

رئوف، حمیدرضا و حسن‌زاده، مهدی. (۱۳۹۴). مبانی رابطه انسان با طبیعت از دیدگاه مولانا. *فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۳۹، ۲۳-۴۴.

رئوف، حمیدرضا و حسن‌زاده، مهدی. (۱۳۹۶). تجربه عرفانی مولانا از عناصر طبیعی و مظاهر فرهنگی. *دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهشنامه ادیان*، شماره ۲۲، ۱۰۷-۱۲۵.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۱). *شعری دروغ، شعری نقاب*. تهران: علمی.

سجادی، جعفر. (۱۳۷۸). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*. تهران: طهوری.

سرگلزایی، علی‌اکبر. (۱۳۸۶). *قرآن در مثنوی*. تهران: باران اندیشه.

سعادت، افسان، گل‌زاده، پروین و ابراهیمی، مختار. (۱۳۹۷). نمادشناسی خورشید در مثنوی. *پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت*، شماره ۱۴، ۹۵-۱۱۴.

شریفی ولدانی، غلامحسین. (۱۳۸۱). بازتاب قرآن و حدیث در آثار مولانا. *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه اصفهان)*، شماره ۲۸ و ۲۹، ۱۶۷-۱۸۴.

شیمیل، آنماری. (۱۳۷۰). شکوه شمس. ترجمه حسن لاهوتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
طارمی، فیاض. (۱۴۰۱). تحلیل جایگاه محیط زیست در عرفان اسلامی (براساس آثار برجسته شعر عرفانی فارسی). نشریه سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، شماره ۷۸، ۲۰۲-۲۲۱.
عباسی، زهرا. (۱۳۹۰). جلوه‌های طبیعت (طبیعت‌گرایی عرفانی) در دفتر ششم مثنوی. پایان‌نامه ارشد، دانشگاه پیام نور مرکز مشهد.

فتوحی، محمود. (۱۳۸۰). تحلیل تصویر دریا در مثنوی. نشریه شناخت، شماره ۳۱، ۱-۲۴.
فرخزاد، ملک محمدی و سرمیلی، زهرا. (۱۳۹۷). بررسی سیر آفاقی طبیعت و عناصر آن با تکیه بر آیات قرآنی در اشعار مولانا. فصلنامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا). کزازی، میرجلال‌الدین، عبدی مکوند، اسماعیل و مرداسی سردارآبادی، صغری. (۱۳۹۰). آتش در آثار منظوم مولوی. فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره ۸، ۲۵-۶۰.
کلاهیچیان، فاطمه و حیدری‌نیا، نادیا. (۱۳۹۲). تصویر طبیعت در غزلیات مولوی. عرفانیات در ادب فارسی، شماره ۱۶، ۷۱-۹۲.

کوچی مهابادی، نرجس. (۱۳۸۹). جلوه‌های طبیعت (طبیعت‌گرایی عرفانی) در دفتر دوم مثنوی. پایان‌نامه ارشد، دانشگاه پیام نور مرکز مشهد.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۶). دیوان شمس. به کوشش مجید عباسی. تهران: طلوع.
مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۴۰۰). فیه ما فیه. با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: نگاه.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۸). مثنوی معنوی (از روی نسخه نیکلسون با حسین الهی قمشه‌ای). تهران: نشر محمد.

نجفی، زهره. (۱۳۹۴). شیوه‌های گوناگون دلالت‌پردازی آفتاب در زبان مولانا. فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۳۹، ۳۰۳-۳۲۷.

Analysis the place of nature in the Mowlavi's taeching system (Based on the Mathnavi and Ghazals of Shams)

Shokouh Zarei

M.A. Student in Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author); Email: zareishokouh@gmail.com

Ehsan Reisi

Assistant Professor in Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran; Email: ehsan.reisi@gmail.com

Received: 20/10/2023

Accepted: 25/11/2025

Introduction

Nature has always been one of the most significant sources of inspiration in Persian literature. However, in mystical literature, it assumes a function that transcends the mere description of the external world's beauty and becomes an instrument for articulating complex spiritual concepts. In this regard, the Mathnavi Manavi of Mowlavi occupies a distinguished position, as natural elements therein function not only as devices of imagery but also as foundational pillars of the poet's teaching system. Through the extensive use of phenomena such as the sea, the sun, soil, and fire, Mowlavi presents fundamental mystical teachings in a sensory and intelligible language accessible to his audience. Despite the numerous studies devoted to natural imagery in Mowlavi's works, the systematic relationship between "mystical teachings" and "elements of nature" has rarely been examined independently. The central problem of this research is to elucidate the position of nature within Mowlavi's didactic framework and to analyze his nature-oriented teachings in the Mathnavi Manavi. Employing a historical-analytical method and based on library research, this study examines the factors shaping Mowlavi's perspective on nature, analyzes his principal teachings articulated through natural elements, and proposes a conceptual model of these teachings.

Research Findings

This study consists of two main sections. The findings of the first section demonstrate that the factors shaping Mowlavi's view of nature may be traced to three principal sources:

1. The influence of the Holy Quran.
2. Consideration of the audience's state in the composition of his poetry.
3. Mowlavi's place of residence and his long journeys.

The interaction of these three factors resulted in the creation of poems that reveal the breadth of Mowlavi's engagement with nature. Furthermore, they indicate that his perspective on the natural world is grounded in a mystical mode of seeing and living.

The findings of the second section show that Mowlavi's nature-centered teachings may be examined under three general themes: 1. Teachings that shape Mowlavi's intellectual system in relation to nature. These include the longing to return to the original homeland, purification of the self, traversing the stages of the spiritual path, the relationship between the spiritual traveler and the spiritual guide, and ultimately annihilation and subsistence. In this context, Mowlavi's teachings related to nature follow a coherent and integrated order, pursuing a distinct pattern that begins from an origin (the longing for return) and culminates in a destination (annihilation and subsistence in God). 2. The audience of Mowlavi in relation to his nature-centered teachings, regarding whom the findings indicate that precise historical information is not readily available. 3. The most frequently occurring natural elements in the Mathnavi namely the sea, the sun, soil and fire, along with their related derivatives. These elements, while influenced by the Quran, the audience's condition, and Mowlavi's place of residence, are not confined to a particular ethnic group or culture; rather, they are universally significant in human life. The analysis of these elements demonstrates that the dominant structural pattern in Mowlavi's teachings and thought is the movement from origin to destination. Accordingly, it may be argued that Mowlavi attained a profound understanding of this dynamic and employed his teachings in a coherent connection with the everyday lives of people.

Conclusion

Based on the findings of this study, nature occupies a foundational position within Mowlavi's didactic system. It is not merely a rhetorical device for poetic expression but constitutes a principal component of his intellectual and spiritual framework. Mowlavi approaches nature through a mystical vision: for him, shaped by his personal experiences, nature is alive, dynamic, and filled with divine allusions. In the Mathnavi Manavi, natural elements serve an educational function, constructing a bridge between the sensible world and the intelligible world.

Keywords: Nature, mystic literature, Mowlavi, Mowlavi's teaching.